

## نامه‌ی زمین

تا دید حرف تازه نمی‌بارد آسمان  
یک دست خط نوشت که بردارد آسمان  
گفت: آفتاب، پشت سرت خواب رفته است  
دریای زیر پات، چرا آب رفته است؟  
یخ بسته‌اند روی لبم حرف‌های کال  
کی می‌شود بهار بباری تمام سال؟  
گفت: انتظار می‌کشمت بی‌قرار... ابر  
تا سیب اتفاق بیفتد... ببار ابر...  
این نامه روی دست زمان می‌رود هنوز  
با رودهای نامه‌رسان می‌رود هنوز  
در برف هم به عشق تو گل می‌دهد زمین  
هی جاده را به سمت تو هل می‌دهد زمین  
یک‌روز... نامه‌های زمین باز می‌شود  
اردیبهشت چشم تو... آغاز می‌شود...

## در بگشایید به روی دلم

باز بارانی و رنگین‌کمانی در راه است... این بوسه‌های پی‌در پی  
آسمان بر گونه‌ی زمین...  
این آوازه‌خوانی نسیم و پایکوبی پرنده بر شاخه.  
این همه‌می‌نور و نوازش... به یمن شکفتن شامست که در زمین  
و زمان، جشنوای لبخند به‌راه انداخته‌است.  
ابرها به نام نازنین‌تان، دست به دست هم داده‌اند تا زمین، لباس  
بهار و بنفشه بپوشد و زمینیان، زلال‌ترین روزگار را تجربه کنند.  
در این هیاهو، من هم باید سبب دلم را بردارم و از باغ بی‌آفت  
کلامتان، شیرینی بهشت بچینم و فراموش کنم تلخی دلتنگی‌های  
جهنمی را.  
باید به یادم بماند... تا طلوع شما چند خورشید باقی‌ست... و این  
آسمان، چند کهکشان، درخشش‌تان را تاب خواهد آورد.  
امشب باید به یادم بماند به فوج فوج کیوترانی بپیوندم که تا صبح،  
مسیر سامرا به بقیع را یک نفس، بال خواهند زد... و با دهانی لبریز  
از سلام و صلوات، حضرت باب الحوائج را صدا خواهند زد.  
مولای(ع)، به روی دلم، در بگشایید که از تمام دلبستگی‌ها، شما را  
برگزیده‌است.

تصویر برگ آینه

سعیده‌اصلاحی